

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و دوم 99/08/26

موضوع: اجتهاد و تقلید - عدم التزام اهل سنت به سنت پیامبر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین  
الحمد لله و الصلاة على محمد رسول الله و على آله آل الله لاسیما على مولانا بقية الله واللعن الدائم  
على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

اعتقادات «انجمن حجتیه» چیست و چه نقدهایی بر آنها وارد است؟

پاسخ:

اوائل، سران «انجمن حجتیه» عاقل بودند و مشکلی نداشتند؛ ولی در اثر گذر زمان، بعضی از آنها نوع  
تفکرشان تغییر کرد. بر این عقیده شدند که اگر ما بخواهیم حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) تشریف بیاورند،  
طبق روایاتی مثل:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»

تا مادامی که زمین از ظلم و جور پر نشده حضرت نخواهد آمد!

کتاب سلیم بن قیس، نویسنده: هلالی، سلیم بن قیس، محقق / مصحح: انصاری زنجانی خوئینی،

محمد؛ ناشر: الهادی؛ ج2، ص 628

ما باید کمک کنیم ظلم و جور در کره زمین گسترده یابد، البته عقلای آنها از این مسائل و تفکرات به دور  
بودند؛ ولی یک عده از آنها به سمت رفتند.

مشکل دیگری که داشتند، این بود که با هر حکومتی قبل از تشکیل حکومت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) مخالف بودند لذا با انقلاب اسلامی مخالف بودند و در انقلاب هیچ نقشی نداشتند.

لذا امام (رضوان الله تعالی علیه) برای مدتی آیت الله «خزعلی» را نماینده خودشان در انجمن کردند ولی بعد یک سری مسائلی پیش آمد و منجر به صدور آن بیانیه مشهور امام (رضوان الله تعالی علیه) شد و انجمن برچیده شد.

**پرسش:**

روایاتی که در رابطه با تولد عمر ابن الخطاب نقل می شود چقدر صحت دارد؟

**پاسخ:**

قبل از اسلام غالباً وضع ازدواجها در «جزیره العرب»، ازدواجهای صحیحی نبود.

در رابطه با حسب و نسب عمر در کتاب «الروض الانف فی شرح سیره ابن هشام» مطلبی آمده که ایشان می گوید

«نفیل ولدت له الخطاب»

او برادر «خطاب» از ناحیه مادر بوده و پسر برادرش بوده!

«وكان ذلك مباحا في الجاهلية بشرع متقدم»

البته «بشرع المتقدم» را ما قبول نداریم . حتی محقق کتاب (در پاورقی) می پرسد:

«این هذا»

این (مطلب) از کجاست؟

در ادامه می گوید

«ولم تكن من التي انتهكوها ولا من العظائم التي ابتدعوها لأنه أمر كان في عمود نسب رسول الله»

این مطلبش که مطلقاً غلط است.

الرَّوَّاجُ مِنْ امْرَأَةِ الْأَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ:

وَأُمُّ زَيْدٍ هِيَ الْحَيْدَاءُ بِنْتُ خَالِدِ الْفَهْمِيَّةِ وَهِيَ امْرَأَةُ جَدِّهِ نُفَيْلٍ وَلَدَتْ لَهُ الْخَطَّابَ (وكان عمرو بن نفيل قد خلف على امرأة أبيه بعد أبيه، وكان لها من نفيل أخوه الخطاب). فَهُوَ أَخُو الْخَطَّابِ لِأُمِّهِ وَإِنْ أَخِيهِ وَكَانَ ذَلِكَ مُبَاحًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِشَرَعٍ مُتَقَدِّمٍ وَلَمْ تَكُنْ مِنَ الْحُرْمَاتِ الَّتِي انْتَهَكُوهَا، وَلَا مِنَ الْعِظَائِمِ الَّتِي ابْتَدَعُوهَا، لِأَنَّهُ أَمْرٌ كَانَ فِي عَمُودِ نَسَبِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -

الكتاب: الروض الأنف في شرح السيرة النبوية- المؤلف: أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن أحمد السهيلي (المتوفى: 581هـ)- الناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت - ج 2، ص 356

در البدايه و النهايه هم آمده كه:

ذكر زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

هُوَ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلِ بْنِ عَبْدِ الْعَزَى بْنِ رِيَّاحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قُرْظِ بْنِ رَزَّاحِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ الْقُرَشِيِّ الْعَدَوِيِّ. وَكَانَ الْخَطَّابُ وَالِدُ عَمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَمَّهُ وَأَخَاهُ لِأُمِّهِ. وَذَلِكَ لِأَنَّ عَمْرًا ابْنَ نُفَيْلٍ كَانَ قَدْ خَلَفَ عَلَى امْرَأَةِ أَبِيهِ بَعْدَ أَبِيهِ وَكَانَ لَهَا مِنْ نُفَيْلٍ أَخُوهُ الْخَطَّابُ

البداية والنهاية؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: 774، دار النشر: مكتبة المعارف - بيروت، ج 2، ص 237

این‌ها چیزهای است که «زبیدی» در «تاج العروس» هم دارد. ولی از نظر اخلاقی، با توجه به وضع موجود و بحث وحدت میان شیعه و سنی، بنده عقیده‌ام این است که این دست مطالب را نقل کردن قطعاً خلاف شرع است.

پرسش:

(شکل) وضوی ابوبکر و عمر چگونه بوده ؟

## پاسخ:

مطلبی که صراحت داشته باشد درباره شکل وضوی عمر و ابوبکر، بنده ندیدم . ولی وضوی پیغمبر ، امیر المؤمنین و «ابن عباس» مشخص است .

درباره وضوی عثمان هم مطالبی وجود دارد که دید مردم با پای برهنه و آلوده وارد «مکه» می‌شوند، دستور داد کسی که می‌خواهد وضو بگیرد پاهایش را بشوید.

بعضی گفته اند که «حجاج ابن یوسف ثقفی» دستور این کار را داد. ما قبلاً در بخش مسح رجلین این مطالب را مفصلاً بحث کردیم و روی سایت هم هست.

اخیراً کلیبی در فضای مجازی پخش شده که یکی از بزرگان اهل سنت می‌گوید من در حال وضو گرفتن بودم که جوانی آمد و این آیه را برای من خواند:

**(إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ)**

هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید! و سر و پاها را تا مفصل [= برآمدگی پشت پا] مسح کنید!

**سوره مائده (5): آیه 6**

می‌گوید آن جوان به من گفت قرآن: **(وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ)** می‌گوید، شما چرا مسح نمی‌کنید؟ می‌گوید من تکان خوردم، تصور کردم که انگار این آیه الان نازل شده که تا به حال این آیه را در قرآن ندیده بودم. بعد می‌گویم، بررسی کردم و فهمیدم آنچه که ما در طول عمرمان انجام داده بودیم (وضو) صحیح نبوده. بعد یقین کردم که مذهب شیعه حق است و شیعه شدم.

**پرسش:**

«عبدالله ابن سبأ» چه کسی بوده است؟

## پاسخ:

دو تا شخصیت از «عبدالله ابن سبأ» در کتب وجود دارد. یک شخصیت خیالی و یک شخصیت واقعی. درباره شخصیت خیالی، می‌گویند در جریان قتل عثمان، مردم را به شورش و قتل تحریک کرد که چنین مطلبی واقعیت ندارد و درست نیست.

و یا آن شخصیت خیالی در «جنگ جمل» دو سپاه را تحریک کرد و به جان هم انداخت. اینها مطالبی هستند که سند درست و معتبر اصلاً ندارند، در سندشان افرادِ جعال و وضاع و مشهور به زندقه وجود دارد. ولی یک «عبدالله سبائی» وجود داشته که درباره حضرت امیر علیه السلام، غلو کرد و ادعای نبوت و الوهیت نسبت به حضرت کرد. امیر المؤمنین ابتدا او را نصیحت و توبیخ کردند اما از ادعایش دست برداشت. لذا حضرت او را کشتند و جنازه‌اش را هم آتش زدند. این مطلب واقعی است.

ما در کتاب نقد «اصول مذهب شیعة الإثنی عشری» در بخش وصیت جلد 2، به طور مفصل به این شبهه جواب دادیم.

## پرسش:

شما قبلاً گفتید «علی ابن ابراهیم ابن هاشم» توثیق نشده، این درست است؟

## پاسخ:

در رابطه با «علی ابن ابراهیم ابن هاشم» این را نگفتیم، «علی ابن ابراهیم» از بزرگان شیعه است و توثیقات خیلی محکمی دارد. آنچه که مطرح است درباره پدرشان «ابراهیم ابن هاشم» است که توثیق صریحی ندارد. ولی آقای «خویی» می‌فرماید:

«لا ینبغی الشک فی وثاقه ابراهیم بن هاشم»

معجم رجال الحدیث وتفصیل طبقات الرواة؛ الموسوی الخوئی، السید أبو القاسم

\_المتوفی 1411ق\_، بی‌نا، ج 1، ص 291

یا مرحوم «سید ابن طاوس»، که در یک سندی که «ابراهیم ابن هاشم» وجود دارد، می‌گوید این سند، روایتش بالاتفاق ثقات هستند.

### آغاز بحث...

دیروز عبارتی را از «فخر رازی» نقل کردیم که ایشان در مقام مقایسه حضرت امیر (سلام الله علیه) با حضرت «هارون» مطالبی ذکر کرده . می‌گوید «هارون» (در جریان انحراف قوم و گوساله پرستی به آنها صریحا گفت):

ولم یبالی بکثرتهم ولا بقوتهم بل صرح بالحق»

وقتی دید قوم گوساله پرستی می‌کنند ، به خاطر تقیه حق را پنهان نکرد و از کثرت جمعیت و نیروهای آنها هیچ نترسید و حق را (علیه آنان) صریحا بیان کرد.

التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب؛ اسم المؤلف: فخر الدین محمد بن عمر التمیمی الرازی الشافعی  
الوفاة: 604، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - 1421هـ - 2000م ، الطبعة : الأولى، ج22،  
ص92

گفت:

(إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ)

شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید!

سوره طه (20): آیه 90

اما ( از طرف دیگر) «رافضه» می‌گویند:

«أنت منی بمنزلة هرون من موسى» (الحديث).

البته اینکه حضرت «هارون» بالای منبر رفته باشند را ما نتوانستیم پیدا کنیم. (به هر حال فخر رازی) می خواهد بگوید «هارون» بالای منبر رفت و مردم را به متابعت خودش دعوت کرد (و به حق فرا خواند) پس (حال که می گوید حضرت علی بمنزله هارون است) اگر امت پیامبر در خطا و گمراهی افتاده بود، حضرت علی هم باید چنین کاری می کرد (بیان صریح حق) و چون چنین نکرد، پس معلوم می شود که امت:

«کانوا علی الصواب».

اصلاً این حرف ایشان با قرآن تطبیق پیدا نمی کند. ایشان می گوید حضرت «هارون» بالای منبر رفت و حق را برای مردم گفت «بل صرّحوا بالحق»

در آخر مطلبش هم نتیجه می گیرد که:

«واعلم أن هرون عليه السلام سلك في هذا الوعظ أحسن الوجوه لأنه زجرهم عن الباطل أولاً بقوله : (إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ) ثم دعاهم إلى معرفة الله تعالى ثانياً بقوله : (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَانُ) ثم دعاها ثالثاً إلى معرفة النبوة بقوله : (فَاتَّبِعُونِي) ثم دعاهم إلى الشرائع رابعاً بقوله : (وَاطِيعُوا أَمْرِي) وهذا هو الترتيب الجيد لأنه لا بد قبل كل شيء»

التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب؛ اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمي الرازي الشافعي  
الوفاة: 604، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1421هـ - 2000م ، الطبعة : الأولى، ج 22،  
ص 92

عرض کردیم «فخر رازی» ظاهراً آیات قرآن را فراموش کرده. وقتی حضرت موسی از کوه طور برگشت گفت:

قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا

(موسی) گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند...»

سوره طه (20): آیه 92

چرا وقتی دیدی مردم گمراه شدند مانع نشدی؟

(أَلَا تَتَّبِعُنِ أَفْعَصِيَّتَ أَمْرِي)

از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!»

سوره طه (20): آیه 93

چرا از من پیروی نکردی و از دستور من عصیان کردی؟ و حتی موی سر و ریش «هارون» را کشید «هارون» گفت:

قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي

(هارون) گفت: «ای فرزند مادرم! [= ای برادر!] ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نبستی!»

سوره طه (20): آیه 94

ترسیدم اگر چنانچه حق را بگویم و مقاومت کنم (و در نتیجه مجادله و جدال پیش آید) بگویی بین «بنی اسرائیل» تفرقه انداختی و توصیه من را رعایت نکردی. در سوره اعراف هم می‌گوید:

وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید؛ او گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!»

سوره اعراف (7): آیه 150



مردم مرا ذلیل کردند و نزدیک بود من را بکشند.. (فَلَا تُشْمِثُ بِي الْأَعْدَاءُ)؛ کاری نکن که دشمنان شما را شمت کنند. اینها نشان می‌دهد بر این‌که حضرت «هارون» آن گونه ای که وظیفه‌اش بود و حضرت موسی انتظار داشت، با قومش برخورد نکرده است.

حال (فخر رازی) می‌گوید چرا حضرت علی نیامد در برابر آنها حق را بگوید و مقاومت کند؟ عبارت ایشان خیلی عجیب است، من واقعاً برای «فخر رازی» متأسفم. می‌گوید:

«لکان یجب علی علی علیه السلام أن یفعل ما فعله هارون علیه السلام أن یصعد علی المنبر من غیر تقیة وخوف وأن یقول: (فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي)»

التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب؛ اسم المؤلف: فخر الدین محمد بن عمر التمیمی الرازی الشافعی  
الوفاة: 604، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - 1421هـ - 2000م ، الطبعة : الأولى، ج22،  
ص92

توجه کنید به عبارت «ابن قتیبہ دینوری». حضرت به مسجد می‌آیند و می‌گویند:

«الله الله يا معشر المهاجرين»

شما را به خدا شما را به خدا ای گروه «مهاجرین»

«لا تخرجوا سلطان محمد في العرب عن داره وقعر بيته إلى دوركم وقعور بيوتكم»

این حکومت و خلافت و امارتی که مربوط به رسول اکرم بود را از خانه و اهل بیت او دور نکنید.

«ولا تدفعوا أهله عن مقامه في الناس وحقه فوالله يا معشر المهاجرين لنحن أحق الناس به لأننا أهل البيت ونحن أحق بهذا الأمر منكم ما كان فينا القاريء لكتاب الله الفقيه في دين الله العالم بسنن رسول الله المضطلع بأمر الرعية المدافع عنهم الأمور السيئة القاسم بينهم بالسوية والله إنه لفينا فلا تتبعوا الهوى فتضلوا عن سبيل الله فتزدادوا من الحق بعدا»

بعد «بشیر ابن سعد» می‌گوید:

«لو كان هذا الكلام سمعته الأنصار منك يا علي قبل بيعتها لأبي بكر»

اگر این کلام را مردم قبلاً از شما شنیده بودند

ما اختلف عليك اثنان»

حتی دو نفر (درباره حق تو) اختلاف نمی کردند.

الإمامة والسياسة؛ اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري الوفاة: 276هـ، دار

النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1418هـ - 1997م.، تحقيق: خليل المنصور، ج 1، ص 15 و 16

عزیزان دقت کنند در رابطه با کتاب «الإمامة والسياسة» (یا تاریخ الخلفاء) که می‌گویند جعلی است و یا اثر «ابن قتیبه» مشهور، نیست، در مقدمه‌اش به طور مفصل آورده می‌گوید اول کسی که تشکیک کرد «خاورشناس دگایانگوس مجربتی» بود بعد از او هم دکتر «دوزی» در کتاب «المسلمون فی الاندلس» مطرح کرد.

از جمله کسانی که از «الإمامة والسياسة» مطلب نقل کرده اند، «ابن عربی» ناصبی متوفای 543، در کتاب «العواصم من القواصم» است..

...فأما الجاهل فهو ابن قتيبة، فلم يبق ولم يذر للصحابة رسماً في كتاب (الإمامة والسياسة) إن صح عنه جميع ما فيه..

الكتاب: العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم

المؤلف: ابن عربی مالکی، محمد بن عبد الله (المتوفى: 543هـ)، قدم له وعلق عليه: محب الدين الخطيب

الناشر: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد - المملكة العربية السعودية . ص 248

«ابو حجاج یوسف ابن محمد اندلسی مالکی» متوفای 604 در کتاب «الفبا» ص 478 و همچنین «ابن خلدون» از او مطلب نقل می‌کند. «تقی الدین فارسی» و «ابن فهد مکی» هم نقل کرده اند.

همچنین «ابن حجر مکی»، «محمد ابن علی توذری»، «شاه سلامة الله بداینی» که یکی از علمای «هند» است «فرید وجدی» در «دائرة المعارف قرن 20»، «الیاس سرگیتس» در کتاب «معجم المطبوعات» از او مطلب نقل می‌کنند.

اینکه می‌گویند کتاب «الإمامة والسياسة» مشکل دارد، برای این است که کتابی آمده خیلی از حقایق را بی‌پرده مطرح کرده و می‌خواهند آن را به نوعی کنار بزنند.

### در هر صورت...

بحثمان به حرف آقای «احمد ابن مصطفی مراغی» متوفای 1371 هجری قمری رسید. ایشان می‌گویند خدای عالم در این آیه به ربوبیتش قسم خورده:

**(فَلَا وَرَبِّكَ)**

به پروردگارت سوگند

سوره نساء (4): آیه 65

قسم به پروردگارت! که این‌ها ایمان نیاورده‌اند مگر این‌که به حکم تو راضی باشند. ایشان هم می‌گویند:

«لا يُؤْمِنُونَ إِيمَانًا حَقًّا إِلَّا إِذَا كَمَلَتْ لَهُمْ ثَلَاثَةٌ خِصَالٍ»

سه تا خصلت در این‌ها باید جمع بشود تا مومن حقیقی باشند.

اول: اینکه در تمام قضایا، پیغمبر را حکم قرار بدهند. دوم: بعد از این‌که پیغمبر حکم کرد (و علیه آنها بود) ناراحت و ناراضی نشوند، نه قلباً و نه لساناً. سوم: کاملاً تسلیم و منقاد این حکم پیغمبر باشند (عملاً).

بعد ایشان می‌گویند: در این آیه به عصمت پیغمبر اشاره شده که پیغمبر:

«لا يحكم الا بالحق»

و هم اينکه (اشاره شده) که اينها ايمان صحيح و حقيقي ندارند مگر:

«إلا اذا كان موقنين بقلوبهم مذعنين في بواطنهم في صدق الرسول في كل ما جاء به الدين»

در تمام آنچه که مربوط به دين است اينها بايد تسليم باشند.

الكتاب: تفسير المراغي-المؤلف: أحمد بن مصطفى المراغي (المتوفى: 1371هـ)

الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر. ج 5 ، ص 81

«ابن عاشور» که اهل سنت است و آدم معتدلی است ، حرفهای خوبی در کتابهایش دارد و ما به حرفهای ایشان در موارد لازم استدلال می‌کنیم.

ایشان کتابی به نام «التحرير و التنوير» دارد . در جلد 5 ، می‌گوید:

«وَأَعْلَمَ اللهُ الأُمَّةَ»

خدای عالم بر امتش اعلام فرمود

«أَنَّ هَؤُلاءِ لا يَكُونونَ مُؤْمِنينَ حَتَّى يَحْكَموا الرِّسولَ ولا يَجِدوا في أَنفُسِهِم حَرَجاً مِّنَ حَكْمِهِ»

اينها مؤمن نیستند مگر اين که پيغمبر را حکم قرار بدهند و از حکم پيغمبر هم ناراحت نشوند.

التحرير والتنوير؛ اسم المؤلف: محمد الطاهر بن عاشور الوفاة: 1284، دار النشر: دار سحنون للنشر

والتوزيع - تونس - 1997م، ج 5 ، ص 111

همچنين «ابو زهره» که از استوانه‌های «الأزهر» است هم نکته ظريفي دارد . می‌گوید:

«ومن هذا النص السامي»

این نص بالا مرتبه

«یتبین اول مظهرا من مظاهر الايمان الرضا بحكم الشرع»

روشن می شود که اولین جلوه از جلوه‌های ایمان، راضی شدن به حکم شرع است.

«ولكن الرضا وحده ليس كافيا»

رضایت تنها کافی نیست.

«بل لابد من امر آخر»

آن چیست ؟

«يكون الرضا عن طيب نفس من غير حرج وضيق وثانيها التسليم والخضوع لحكم الشرع»

و در آخر می‌گوید:

«يجب التنبيه الى أن التحاكم إلى النبي بعد وفاته هو التحاكم الى كتاب الله وسنة النبي»

و پیغمبر را حکم قرار دادن و راضی شدن به حکم او بعد از وفات شان، تحاکم به کتاب الله و سنت النبي است.

«فيجب ان يعلم أن كل من يسمي نفسه مسلماً»

واجب است هر کس خود را مسلمان می‌داند این را بداند که

«أن الله يقرر أنه لا يؤمن من لا يتحاكم الى كتاب الله وسنة رسوله»

به خدا ایمان نیاورده است آن کسی که کتاب و سنت را حکم قرار ندهد.

بعد در آخرش می‌گوید این‌که بعضی از مسلمان‌ها قوانین اروپایی را به جای کتاب الله و سنت پیغمبر اجرا می‌کنند، اینها آدم‌های معاندی هستند و از اسلام به دور می‌باشند.

« اذهم يؤمنون بما عند الاروبيين اكثر من ايمانهم بكتاب الله وسنة رسوله »

بعضی هستند که ایمان‌شان به «اروپایی»‌ها بیشتر از ایمان‌شان به کتاب خدا و سنت پیغمبر است!

این حرفی که می‌زند، یک بخش آن حرف جالبی است و ما هم قبول داریم. اولاً این که می‌گوید تحاکم نزد پیغمبر فقط در مورد تخصصات و تنازعات نیست بلکه:

### «فی کل امور دینی»

در موارد اختلافی باید نزد نبی مکرم برویم حال چه در احکام باشد و چه در باب خلافت باشد، در هر مسئله ای. در آن شکی نیست. کلیاتش خیلی خوب است؛ ولی در مورد مصداقش، بارها گفته ایم و از این آقایان سوال کرده ایم: آیا مسئله ای اختلافی‌تر از امر امامت و خلافت هست؟ در این مسئله و اختلاف چه باید بکنیم؟

آیا رسول اکرم برای این مورد اختلافی -در باب امامت و خلافت چیزی فرموده است؟ اگر فرموده که در حق امت (نستجیر بالله نستجیر بالله) ظلم کرده. و اگر فرموده، کجا است؟ چرا سراغ فرمایش پیغمبر نمی‌رویم؟

به گفته آقای «ابو زهره» بعد از پیغمبر باید به «کتاب الله و سنت النبی» برویم. کدام «سنت النبی» آقای «ابو زهره»! سنتی که «ابو هریره» و دیگران نقل می‌کنند؟ یا آنچه «کعب الأحبار یهودی» و «تیمی نصراری» نقل می‌کنند؟ سراغ اینها باید برویم؟

یا آن سنتی که اهل بیت نقل می‌کنند که طبق حدیث ثقلین، آنها عدل قرآن هستند؟ چرا مسلمانان صدر اسلام به این عمل نکردند؟

مگر در همان ابتدای رحلت نبی مکرم این اختلاف‌ها پیش نیامد؟ به نقل «صحیح بخاری»:

«فَوَاللَّهِ مَا كَانَتْ بَيِّعَةُ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا فُلْتَةً»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: 256  
، دار النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - 1407 - 1987 ، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى  
ديب البغا، ج6، ص 2503، ح6442

عمر هم می گوید:

«أَنَّ الْأَنْصَارَ خَالِفُونَ»

انصار با ما مخالفت کردند!

دیگر اختلاف از این روشن تر؟

« وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَمَنْ مَعَهُمَا »

علی و «زبیر» و کسانی که با ایندو بودند با ما مخالفت کردند.

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: 256  
، دار النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - 1407 - 1987 ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى  
ديب البغا، ج 6، ص 2505، ح6442

چرا اینها سراغ پیغمبر و سنت پیغمبر نرفتند؟

در کتاب «اسد الغابه ابن اثیر جزری» متوفای 630 می گوید:

وكان عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَوَّلَ مَنْ بَايَعَهُ، وَكَانَتْ بَيْعَتُهُ فِي السَّقِيْفَةِ يَوْمَ وِفَاةِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ ثُمَّ كَانَتْ بَيْعَةُ الْعَامَةِ مِنَ الْغَدِ. وَتَخَلَّفَ عَنْ بَيْعَتِهِ: عَلِيٌّ، وَبَنُو هَاشِمٍ، وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ، وَخَالِدُ  
بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، وَسَعْدُ بْنُ عِبَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ. ثُمَّ إِنَّ الْجَمِيعَ بَايَعُوا بَعْدَ مَوْتِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُوْلِ  
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا سَعْدَ بْنَ عِبَادَةَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ أَحَدًا إِلَى أَنْ مَاتَ. وَكَانَتْ بَيْعَتُهُمْ بَعْدَ سِتَّةِ  
أَشْهُرٍ عَلَى الْقَوْلِ الصَّحِيحِ

أسد الغابة في معرفة الصحابة؛ اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري  
الوفاة: 630هـ دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - 1417 هـ - 1996 م، الطبعة:  
الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ج 3، ص 339

البته اینکه در ادامه می گوید بعد شهادت حضرت زهرا، آنان بیعت کردند، ما به هیچ وجه آن را قبول  
نداریم.

آقای «ابن حزم اندلسی» در کتاب «المحلی» می گوید:

«أَفُّ لِكُلِّ إِجْمَاعٍ يُخْرَجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»

اف بر اجماعی که علی ابن ابی طالب در آن جا نباشد!

الكتاب: المحلی بالآثار-المؤلف: أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي القرطبي الظاهري  
(المتوفى: 456هـ)-الناشر: دار الفكر - بيروت - ج 3 ، ص 350

«لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ إِجْمَاعٍ يُخْرَجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ»

الكتاب: المحلی بالآثار-المؤلف: أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي القرطبي الظاهري  
(المتوفى: 456هـ)-الناشر: دار الفكر - بيروت - ج 8 ، ص 398

در کتاب «مصنف» «عبدالرزاق الصنعانی» آمده:

مردی به «شهاب الدین زهری» متوفای 124 می گوید:

«فلم يبايعه علي ستة أشهر؟»

آیا علی در 6 ماه زمان حیات حضرت زهرا بیعت نکرد؟

گفت:

«لا ولا أحد من بني هاشم»



یک نفر از «بنی هاشم» بیعت نکردند!

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: 211 ، دار النشر: المكتب

الإسلامي - بيروت - 1403 ، الطبعة : الثانية، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمي، ج5، ص472

عبدالرزاق صنعانی کسی است که ابن عساکر چنین درباره اش می گوید:

«لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه»

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن

الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: 571، دار النشر: دار الفكر - بيروت - 1995 ،

تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج36، ص192

در «الكامل» جلد 2، «ابن اثير» می گوید:

«فقاتل الأنصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلا عليا»

انصار یا بخشی از آنان گفتند: ما جز با علی با فرد دیگری بیعت نمی کنیم!

الكامل في التاريخ؛ اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكرم

الشيباني الوفاة: 630هـ دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1415هـ ، الطبعة: ط2، تحقيق:

عبد الله القاضي، ج2، ص189

امیرالمومنین علیه السلام، «بنی هاشم»، «زبیر»، «طلحه» همه اینها از بیعت خودداری کردند. اینها نشان

می دهد قضایای اختلافی در همان صدر اسلام و بعد از رحلت نبی مکرم کاملاً وجود داشته.

سوال ما از این آقایان این است که آیا پیغمبر، خلیفه بعد از خودش معین نکرده بود یا کرده بود؟ اگر

معین کرده بود ، چرا سراغ او نرفتند؟ اگر پیغمبر خلیفه معین نکرده بود، این باید برای مردم الگو

باشد(عدم تعیین). به قول «فخر رازی» و بعضی دیگر، مردم به حد کمال رسیده بودند(هنگام رحلت نبی

اکرم)، و می توانستند خودشان خلیفه را انتخاب کنند.

اما آیا بعد از گذشت 2 سال (از رحلت پیامبر) عقلشان از دست رفت؟ چرا ابوبکر بعد از خودش خلیفه معین کرد؟

بعد از او عمر شورا تعیین کرد. آیا پیغمبر شورای تشکیل داده بود؟ پیغمبر خلیفه معین کرده بود؟!

**«والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته»**